

تقلیل ملیت به زبان

محمود افشار و پرش از «وحدت ملی ایران»

محمود افشار را باید مؤسس مکتب «ناسیونالیسم باستانگرا» به حساب آورد. او نه تنها یک مؤسس بود بلکه فردی بسیار قوی در حوزه نهادسازی سازمان علم در ایران معاصر بود. تحصیلات آکادمیک او در حوزه علوم سیاسی و حقوق بود ولی او را نباید در این دو دیسیپلین محدود کرد بلکه او به معنای وسیع کلمه، فردی فرهیخته و ادیب نیز بود. آثار و نوشته‌های او و البته مجله «آینده» که بنیانگذارش خود او بود، در آن زمان به بازخوانی انتقادی داشت. اگرچه اندیشه او ابعاد زیادی دارد اما در این گفتار، ثقل مباحث من، روی مسأله زبان، وحدت ملی و جایگاه تکثر زبانی است.

محمود افشار در مقاله «آذربایجان و وحدت ملی ایران» بحث بسیار مهمی در باب «زبان ترکی» مطرح می‌کند. این نوشته، دال مرکزی مهمی دارد که نیاز به بازخوانی انتقاد دارد. زیرا در این مطلب، افشار یک دوگانه کاذب می‌سازد که در یک سوی آن «زبان محلی» قرار دارد و در دیگر سوی آن «زبان ملی» برساخت شده است و افشار زبان ترکی را زبان محلی می‌خواند و زبان فارسی دری را زبان ملی و در ادامه هیچ تمایز مفهومی بین مفاهیم «ملی» و «عمومی» و «ادیبی» قائل نمی‌شود. به سخن دیگر، در این روایت مفهوم «ملی» بدرستی مفهوم‌سازی نشده است. به نظر من، ملیت مؤلفه‌های متنوعی دارد و ملیت ایرانی نیز از این قاعده مستثنی نیست. برای مفهوم‌پردازی ملیت ما باید ابعاد متنوعی چون تاریخ مشترک، پیوستگی فرهنگی و جغرافیای مشترک را در کنار «زبان» قرار دهیم والا تقلیل ملیت به زبان نه تنها ملیت را تقویت نمی‌کند بلکه آن را در معرض خطرات سترک قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، ملیت ایرانی مبتنی بر زبان فارسی نمی‌تواند تحدید شود و از این روی است که زبان فارسی به‌عنوان «زبان رسمی» در میثاق جمعی ایرانیان پذیرفته شده است و دیگر زبان‌ها هم رسمیت ادبی و عمومی دارند و هم برساننده «زندگی روزمره» هستند. به تعبیر صریح‌تر، من تقسیم‌بندی سیاسی امر زبانی را به «محلی» و «ملی» نمی‌پذیرم و به جای آن امر زبانی را به‌صورت دیگری مقوله‌بندی می‌کنم که برآمده از بینش شناختی و بینش زبانی و مبتنی بر تجربه انتوگرافیک زندگی روزمره است که در آن زبان ترکی برخلاف گفته افشار زبانی فقط محلی نیست بلکه در تمامی ایران زبان ترکی محل بانمایی دارد و محدود در حدود استان آذربایجان نیست. به سخن دیگر، ما چهار صورت از زبان را می‌توانیم مقوله‌بندی کنیم: زبان مادری، زبان ملی، زبان رسمی و زبان مشترک. زبان فارسی زبان رسمی ایران است ولی در کنار رسمیت یافتن دیوان سالارانه زبان ملی برخی از ایرانیان و زبان مادری بعضی از ایرانیان و زبان مشترک در ایران (و بسیاری از نقاط قاره فرهنگی ایران بوده یا هست) ولی زبان‌های دیگری نیز در ایران هستند مانند کردی، عربی، ارمنی، گرجی و ترکی و بسیاری دیگر که نه تنها زبان مادری برخی از ایرانیان است، بلکه زبان ملی ایرانیان نیز هست و در دورانی حتی زبان دریاری و مشترک در قاره فرهنگی ایران و جهان اسلام بوده است و ما می‌توانیم به ترکی و عربی اشاره کنیم که نه تنها زبان دربار



بوده است بلکه در مناطق عظیمی از ایران چه در گذشته و چه اکنون، زبان مشترک کوچه و بازار بوده است (مثلا به‌خاطرات استاد دهخدا و ترکی یاد گرفتن او مراجعه کنید).

مفهوم ملی در روایت من با زبان، تحدید نمی‌شود و معتقدم در دو ساحت تاریخی این مفهوم در ایران قابل طرح شدن است؛ یکی در ساحت پیشامشروطه و دیگری در ساحت پسامشروطه. مفهوم ملی در ساحت پیشامشروطه به‌معنای دین به‌کار می‌رفته است و به هیچ روی جنبه زبانی و آن هم زبان فارسی دری نداشته است. زیرا زبان دینی ایرانیان بسیار متنوع بوده است و شامل زبان‌های عربی، آرامی، ارمنی، عبری و... بوده است اما در پسامشروطه مفهوم ملی به معنای «ملیت» معطوف به این امر است که تمامی کسانی که در ذیل واحد سیاسی ملت-دولت نوین ایران زندگی می‌کنند، به‌عنوان شهروندان ایران محسوب می‌شوند و فرهنگ، دین، مذهب، زبان، ادبیات و هنر آنها جزئی از ملیت ایرانی به حساب می‌آید. در این نگاه، فقط زبان فارسی ملی نیست بلکه تمامی زبان‌های داخل ایران به‌عنوان زبان‌های ملی ایران محسوب می‌شوند و در این تعریف است که وحدت و کثرت قابلیت تحقق پیدا می‌کنند. به سخن دیگر، محمود افشار چون تعریف کوچکی از مفهوم «ملی» دارد تقابل محلی و ملی را می‌سازد و سپس مقوله «ارحیت» را مطرح می‌کند.

پرش اینجاست که چرا وحدت ملی ایران در نسبت با آذربایجان در قالب دوگانه زبانی محدود شده است؟ آیا این یک اتفاق است یا مبانی نظری در منظومه فکری محمود افشار دارد؟ با نگاهی تحلیلی می‌توان دال‌های متعددی در آثار او یافت که ضدیت با برخی از وجوه ملیت ایرانی (مانند زبان ترکی و عربی) را نشان می‌دهد. به سخن دیگر، خوانش محمود افشار از وحدت ملی ایران با توجه به تعریفی که او از زبان فارسی در قالب «زبان دری» -یعنی وحدت افغانستان و تاجیکستان و ایران- دارد به نظر من ضربات مهلکی به ایده وحدت ملی ایرانیان می‌زند. زیرا به قول شهید مطهری ما امروز در ایران، ایرانیانی داریم که نه نژادشان آریایی است و نه زبانشان فارسی است پس با تعریف افشار از ایرانیت بسیاری از ایرانیان خارج از مفهوم ایرانیت افشار قرار می‌گیرند و بسا یک تاجیک و افغانی دری زبان موهون تلقی شوند و این خود معضل دیگری برای افشار ایجاد می‌کند که او را به سوی ایده «مهندسی زبان» سوق می‌دهد که ارتباط عمیقی با «محفل برلین» و سیاست‌های خلوص نژادی آلمان و ایدئولوژی نازیسم دارد که تأثیر عمیقی بر بسیاری از روشنفکران دوران پهلوی متقدم گذاشته و کمتر مورد مذاقه قرار گرفته است.

در تاریخ معاصر جوامع بحث‌ها و نقد و نظرهای بسیاری درخصوص هویت‌وملیت مطرح شده است.

به بیانی دیگر، مسأله هویت ملی از مهم‌ترین مسائل و چالش‌های دولت‌ها و نیز روشنفکران هر جامعه در طول تاریخ بوده است؛ حکومت‌ها، همواره نیازمند ایجاد و تقویت یک هویت واحد ملی برای متحد کردن مردمان سرزمین تحت فرمان خود بوده‌اند. این موضوع در سرزمین‌هایی که ترکیبی از نژادها، ملیت‌ها یا قومیت‌های متفاوت داشته‌اند، از حساسیت خاصی برخوردار بوده است؛

ایران یکی از این کشورهاست.

در ایران معاصر، مشخصاً از مشروطیت به این سو، موج جدیدی از ملت‌خواهی، ملی‌گرایی و گرایش‌های ناسیونالیستی، همچون دیگر نقاط جهان، به راه افتاده



میترا فردوسی پژوهشگر مطالعات فرهنگی

حکومت‌ها، همواره نیازمند ایجاد و تقویت یک هویت واحد ملی برای متحد کردن مردمان سرزمین تحت فرمان خود بوده‌اند. این موضوع در سرزمین‌هایی که ترکیبی از نژادها، ملیت‌ها یا قومیت‌های متفاوت داشته‌اند، از حساسیت خاصی برخوردار بوده است؛

ایران یکی از این کشورهاست.

در ایران معاصر، مشخصاً از مشروطیت به این سو، موج جدیدی از ملت‌خواهی، ملی‌گرایی و گرایش‌های ناسیونالیستی، همچون دیگر نقاط جهان، به راه افتاده



ناصر فکوهی انسان‌شناس

هویت ملی ایرانی همچون هر کشور دیگری در جهان امروز که بر پایه نظام دولت-ملت‌ها مدیریت و با یکدیگر در پیوند و همکاری و برنامه‌ریزی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی هستند، نمی‌توانند امکان‌پذیر باشند. این امر یک ضرورت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است. هویت ملی به تمام فرهنگ‌ها و اقوام ایرانی تعلق دارد و همه آنها به شکل دادن در آن و بهره‌بردن از آن سهم و دارای حق یکسانی هستند. اما در این میان دو خطر عمده که این هویت را در صد سال اخیر تهدید کرده است و می‌کند از یک سو ناسیونالیسم‌های مرکزی و از سوی دیگر ناسیونالیسم‌های پیرامونی است. نام دیگر این ناسیونالیسم‌ها را می‌توان «بان»‌های مرکزی و پیرامونی گذاشت زیرا اصل و اساس آنها، تلاش ایدئولوژیک برای تبدیل شکل و محتوای پویا و متکثر درونی و روابط پویای خود با دیگری به شکل و محتوایی یکسان‌سازی شده و بی‌روح و بسیار خطرناک هستند. چراکه ناسیونالیسم به معنای یکدست‌سازی حافظه‌ای، تاریخ یکسان، موقعیت کنونی یکسان و آینده یکسان است و در برابر تکثر قرار می‌گیرد. این چرخه در سپهر ملی‌گرایی ما چرخه باخت-باخت را می‌آفریند. این چرخه باخت باخت مربوط به ایجاد ناسیونالیسم ملی منبعث از تلاشی صدساله است برای گنجاندن مدل یکدست‌ساز فرانسوی (ژاکوبینی) درون سیستم حکمرانی کشوری که به هیچ عنوان پیشینه یکسان‌سازی مرکزی نداشته است؛ با نگاهی به تاریخ می‌بینیم که حتی در دوران هخامنشی هم تکثر فرهنگی و زبانی وجود دارد و تا دوره دوم ساسانیان در ایران حتی آزادی دینی وجود دارد و دین مرکزی تعریف نشده است. من اعتقاد دارم اشتباه اینجاست که ناسیونالیسمی ملی شبیه مدل فرانسوی، که عمدتاً بر ایده قوم‌کشی، زبان‌کشی و یکدست‌سازی فرهنگی مبتنی است، بر پهنه‌ای مثل ایران نه امروز و نه هرگز امکان پیاده‌سازی ندارد. سنگ بنای این مدل ناسیونالیسم ملی در ابتدای پهلوی اول گذاشته شد و اشتباه بود. اگر می‌خواهیم ایران باقی بماند این مدل را باید برای همیشه فراموش کنیم. یکی از مخاطرات

ناسیونالیسم و ایرانشهری

ما مجبور هستیم در مقابل بازگشت اعراب به ناسیونالیسم سلبی، از ایران سخن بگوییم!



دکتر قاسم پورحسین استاد دانشگاه علامه طباطبائی

در آنجا می‌گوید که «جغرافیای ایران

با مرزهای طبیعی هم عمودی و هم افقی است و اقوام ایران، اقوامی هستند که در باب ایران، دارای انجام درونی هستند. یعنی مثلاً در قیاس با ترکیه که جمعیت کمتر از ۱۰ درصدی کردهایش را نمی‌تواند تحمل کند و اصلاً امکان زیست با هم ندارند مگر با تاتک و حمله به دیار بکر و مادرین، ما ملتی بوده‌ایم که تکثر اقوام‌مان باعث عدم انسجام داخلی در باب ایران نبوده است.

ناسیونالیسم یک معنای منفی و سلبی و یک معنای مثبت و ایجابی دارد و ما ایرانی‌ها شاهد معنای سلبی ناسیونالیسم در حوزه اعراب هستیم. مثلاً محمد عابد الجابری از روشنفکران بنام معاصر جهان عرب، در کتاب «نقد عقل عربی» می‌نویسد: «ما در این ۴۰۰ سال، در زیر فشار فرهنگ و تفکر ایرانی له شدیم؛ اگر به‌دنبال ساخت تمدن اسلامی-عربی هستیم راهی غیر از بیرون رفتن از سلطه فکری ایران نیست!» او همچنین در آخرین کتابش یعنی کتاب «عقلانیت اخلاقی عربی و تأثیر سنت خسروانی» عنوان می‌کند که «ما هیچ آینده‌ای نخواهیم داشت اگر ایران با ما باشد، ما مجبور هستیم به عقل عرب

از ملت سازی تا ملت شدن

ناسیونالیسم

بستری برای باهم‌بودگی خوب

سید محمد محمدی

استاد دانشگاه و پژوهشگر علوم سیاسی

است. در این بین سهم پارادایم ناسیونالیستی تاریخی نگر و باستان‌گراییش از دیگر گرایش‌هایوده است.

تقریباً همه جریان‌های فکری مهم و روشنفکران ایرانی حداقل در صد سال اخیر، سعی در تعریف هویت ایرانی و ناسیونالیسم ایرانی کرده‌اند. همین تلاش‌های نظری، دلیلی است بر ضرورت زیادتیین هویت و ملیت ایرانی. اما برآستی ما چقدر از خود پرسیده‌ایم ایرانی کیست و ملت ایران تحت کدام عناصر هویتی سامان بخشیده می‌شود؟ آیا زبان، دین یا قومیت است که می‌تواند نقطه پیوند هویتی ما باشد یا عناصر مدنی و مدرنی مانند مفهوم شهروندی؟ این پرسش‌های بخوبی در نشست یک روزه «ناسیونالیسم ایرانی» که به همت دکتر سید جواد میری، در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار شد، به بحث گذاشته شد و تا حد امکان پاسخ گرفت. در ادامه متن صحبت‌های تعدادی از سخنران‌های این نشست را می‌خوانید.

ناسیونالیسم ملی در برابر ناسیونالیسم قومی

جدی این ناسیونالیسم ملی ایجاد چرخه باطل باخت-باخت است، چیزی که به پای‌های قومی یا ناسیونالیسم‌های قومی دامن زده است. یعنی ناسیونالیسم‌های قومی توسط روشنفکران و گروه‌های نخبگانی قومیت‌ها ایجاد شدند و مدل دولت مرکزی را برای ساخت یک مدل پیرامونی الگو قرار دادند. در بحث زبان، دین و تاریخ فرهنگی وارد رقابت شدند و مدل خودشان را براساس ناسیونالیسم قومی بنا کردند. یعنی یک الگوی غلط که اصلاً با شکل پهنه ایران همخوانی نداشته در کشور پیاده شده و از آن بدتر این الگوی غلط از مرکز راه واکنش به پیرامون منتقل شده است. به مرور زمان هم این ناسیونالیسم‌های قومی دچار انحراف‌هایی می‌شوند که دولت مرکزی دچار آن شده است یعنی حذف تکثر در داخل خودشان که در غرب ایران کاملاً در مورد زبان و فرهنگ کردی مشهود است، منظورم تلاشی است که می‌خواهد تکثر فرهنگی و زبانی کردی را از بین ببرد و همه را تحت یک تاریخ مشترک یکدست و در کنار آن تاریخ مرکزی را هم نفی کند.

مدل فدرالی هم در ایران جواب نمی‌دهد. زیرا سیستم ایران بسیار قدیمی است و براساس حوزه‌های منفک شده از هم عمل نکرده بنابراین اختلاط کاملاً زیادی بین فرهنگ‌ها اتفاق افتاده است. مدلی که از نظر من برای ایران می‌توانیم از آن استفاده کنیم، مدل تکثر فرهنگی مبتنی بر مدیریت تفاوت است. این سیاست همان چرخه برد-برد را می‌سازد. این سیاست، به دلایل متعدد در ایران شانس بالایی برای موفقیت دارد، چون حداقل از شروع دوره هخامنشی تا امروز، این سیاست بهترین مدل در مدیریت ایران بوده است. این سیاست یعنی یک قدرت به این خاطر که قدرت دارد موقعیت خودش را به دیگران تحمیل نکند و دست به یکسان‌سازی نزند. تاریخ شواهد خوبی برای این وضعیت پیش روی ما قرار داده است. می‌بینیم که اغلب در ایران کسانی در قدرت بوده‌اند، که قومیت یکسانی یا تحت حاکمیت خود نداشته‌اند، نمونه آن حکومت قاجار است که با اینکه ترک زبان بودند اما سیستم زبان ترکی را به‌عنوان زبان رسمی اجباری نکردند. به نظر می‌رسد که سیاست‌مداران آن زمان بخوبی دریافت بودند که فقط می‌توان این پهنه بزرگ فرهنگی را باید بر مبنای به رسمیت شناختن تکثر مدیریت کرد.

به مثابه بخشی از دنیای اسلام وجود ندارد: «آینده دنیای اسلام، عقلانیت سلفی است. این عقلانیت تأسیس حکومت اسلامی با یک حاکم است ولی امکان ندارد که اجازه بدهیم این حاکمیت در بیرون از قریش شکل بگیرد.» اینجاست که به طباطبایی حق می‌دهم که پایبند نظریه ایرانشهری باشد. اما ایراد کار او این است که او ایرانشهری را فقط در چارچوب تفکر خواجه نظام در سیرالملوک می‌بیند و آن را با نژاد ایرانی، جغرافیای نیرومند و ساختار قدرت (از حیث تاریخی) پیوند زده است، چنانچه با ایرانشهری قصد بازساخت تاریخ، نژاد و قدرت شکوهمند را داشته باشیم به ورطه برتری جویی خواهیم افتاد، همانگونه که ناسیونالیسمی می‌تواند ما را به بیراهه برده و دست به نفی دیگران و دیگری بزنیم همین لغزشگاه‌ها در ایرانشهری در صورت عدم فهم صحیح آن نیز وجود دارد.

در صورتی که به نظر من، معنای بنیادین و اصل ایران‌شهری، خرد ایرانی یا حکمت مشرقی ایرانی است، نه ساختار و نهاد دولت امپراتوری گونه یا قدرت برتر. نباید با ایرانشهری در صدد نفی و حذف انسان‌ها، جوامع، زبان و کسان دیگر باشیم بلکه باید از بنیاد اصیل خرد، دفاع به عمل آوریم. ایرانشهری به معنای سلطنت یا قدرت برتر دفاع‌ناپذیر و غیر انسانی است. تغییرات اساسی در دنیای کنون، نیازمند خردمندی است. انسان خردمند در جست‌وجوی کاستن درد و رنج همه انسان‌ها است. اگر مردمان از ایرانشهری، التفات به سعدی که در پی «انسان» است و این مفهوم بنیادین را از اندیشه ابن سینا اخذ کرده‌اند، نباشد، همان بهتر که دست از ایرانشهری بشوییم. من به همان اندازه که ایرانشهری را با خرد ایرانی قرابت

مفهوم اراده و حاکمیت ملی که طی نهضت مشروطه به جامعه ایرانی معرفی شده بود، به صورت رسمی در زمان رضاشاه از بالا به جامعه تحمیل می‌شود. طی این پروژه سعی می‌شود از طریق ایجاد همگن‌سازی فرهنگی و ندیده‌گرفتن هویت‌های قومی و فرهنگی در عرصه‌های اجتماعی، پروژه در قلمروهایی که مشارکت سیاسی تجسم می‌یابد، بستر و بنیان همزیستی‌ای

سمینار «ناسیونالیسم ایرانی» در پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، با حضور

جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران برگزار شد

کدام

ناسیونالیسم؟

می‌دهم، ناسیونالیسم را هم با وجه ایجابی آن می‌خوانم. وجه ایجابی ناسیونالیسم می‌تواند تداوم فرهنگی و تاریخی ایران باشد مبتنی بر بنیان اصلی به نام خرد. اما فهم نادرست معنای ناسیونالیسم سبب شد تا مناقشات غیر دقیق مفهومی در ایران در ۳۰ سال اخیر شکل گیرد. راه نخست، اصلاح فهم و خوانش از ناسیونالیسم است. درک این دقایق نیازمند رویکرد فلسفی و خردمدارانه است. بدون خوانش دقیق فلسفی از ناسیونالیسم و ایرانشهری نمی‌توان به فهم بنیادین آنها دست یافت. ناسیونالیسم در معنای صحیح، چیزی جز ارزش‌های انسانی و دفاع از اندیشه و فرهنگ انسانی نیست. از این منظر می‌توان آن را به ایرانشهری که همان خرد ایرانی است پیوند داد.

متأسفانه تاکنون از رویکردهای چهارگانه جامعه‌شناسانه، اخلاقی، فرهنگی و فلسفی ناسیونالیسم غفلت ورزیدیم و بر معنای عارضی و نادرست آن پافشاری کردیم. در رویکرد جامعه‌شناسانه باید هویت ایرانی (هویت به معنای خاص) التفات قرار می‌دادیم. در رهیافت اخلاقی، مسأله ارزش‌های با مؤلفه بنیادینی چون بافتار جامعه ایران را مورد مطالعه قرار داده و این ساخت اجتماعی را در مسأله ناسیونالیسم مورد التفات قرار می‌دادیم. در رهیافت فلسفی، مسأله ارزش‌های انسانی، در فرهنگی مسأله گستره و تأثیرات فرهنگی اندیشه ایرانی و بالاخره در رهیافت فلسفی به خرد ایرانی (منظور سنخ خرد است نه گونه‌ای برتر) توجه می‌کردیم. این سنخ از مطالعات در ایران بندرت صورت گرفته و روی به برتری جویی قومی، نژادی یا زبانی و اندیشه‌ای آورده و از «دیگری» به طور کلی غفلت ورزیدیم.

مسالم‌ت آمیز را فراهم کند. رسمیت بخشیدن به ویژگی‌های هویتی خاص به‌عنوان هویت ملی عملاً اقوام و گروه‌های فرهنگی را مبدل به قلمروها و دنیاهای بسته‌ای می‌کند که هرگونه تعامل، تقهم و گفت‌وگو در جهت شکل‌گیری اراده ملی و اجماع بر سر خیری همگانی را مستنع می‌کند. پروژه همگن‌سازی هویتی، نه تنها نتوانست به بحران